

سالشمار زندگی مارسل پروست* ترجمه ناهید طباطبایی

۱۸۷۱: ۱۰ ژوئیه، تولد مارسل پروست در «آتوی»^۱، اوپسر آدرین پروست، استاد اگرژه پزشکی و خانم «ژان ویل»^۲ است.

۱۸۷۳: تولد روبر پروست، برادر مارسل در «آتوی». خانواده پروست در ساختمان شماره ۹ بلوار «مالزرب»^۳ سکنی می‌گزیند. خانه ییلاقی «آتوی» یکی از الگوهای پروست برای خانه ییلاقی «کمبره»^۴ در رمان اوست. پروست از این خانه چنین یاد می‌کند: «این خانه که ما و دانی‌ام در آن زندگی می‌کردیم، وسط یک باغ بزرگ بود که کوچه‌ای (منشعب از خیابان موزار) آن را به دو قسمت می‌کرد. در این خانه هیچ گونه سلیقه‌ای به کار نرفته بود. با این وجود نمی‌توانم لذت آن لحظه‌ای را که پس از گذشتن از زیر آفتاب گرم و استشمام عطر درختان زیرفون کوچه «لافونتن»^۵ به اتاقم برمی‌گشتم، توصیف کنم.»

۱۸۷۸: خانواده پروست، آن سال هم مانند سالهای قبل تعطیلاتشان را در «ایلیه»^۶ نزدیک «شارتر»^۷ می‌گذرانند.

۱۸۷۹: استاد آدرین پروست، به عضویت آکادمی پزشکان برگزیده می‌شود.

۱۸۸۱: مارسل پروست هنگام بازگشت از گردش در جنگل «بولونی» با اولین حمله آسم روبرو می‌شود. او می‌نویسد: «طفلی که از بدو تولد تنفس می‌کند بی آن که هرگز به این امر دقت کرده باشد، نمی‌داند این هوایی که به آرامی سینه‌اش را پر می‌کند و او حتی متوجه اش نیست، چقدر برای زندگیش ضروری است. آیا در بحران یک تب، هنگام تشنج دچار تنگی نفس می‌شود؟ او در تلاش نومیدانه برای بودن، تقریباً برای زندگی است که تقلا می‌کند. برای آرامش از دست رفته اش که آن را باز نمی‌یابد مگر با هوایی که این قدر با زندگی عجین شده است.» مارسل برای اولین بار به تئاتر می‌رود.

۱۰

۱۸۸۲: مارسل پروست به کلاس اول دبیرستان «کندورسه»^۸ می‌رود و در همان جا تحصیلات متوسطه را به پایان می‌رساند.

۱۸۸۵: مارسل پروست در اکتبر وارد کلاس چهارم دبیرستان می‌شود و مثل هر سال بیشتر اوقات از مدرسه غیبت می‌کند. پدر او عنوان استادی بهداشت همگانی را در دانشگاه پزشکی پاریس بدست می‌آورد.

۱۸۸۶: نخستین پاسخهای او به یک پرسش نامه، آهنگسازان محبوب او: «موزار» و «گونو». خوشبختی در چیست: «زندگی در کنار تمامی کسانی که دوستشان می‌دارم، در فضایی سرشار از زیبایی‌های طبیعت، تعدادی کتاب و پارتیتور، تئاتری فرانسوی که در دسترس باشد.» «جدائی از مامان برای او مصیبت بزرگی است.» در زندگی خصوصی نوابغ خطایی است که او برای آن بیشترین اغماض را می‌پذیرد. در پائیز آخرین تعطیلات را در «ایلیه» می‌گذراند و با رغبت و شوق آثار «اوگوستین تیری»^۹ را می‌خواند.

۱۸۸۷: مارسل در «شانزه لیزه» با «ماری دوبرناردکی»^{۱۰} الگوی «ژلیبرت سوان» بازی می‌کند. در اکتبر به کلاس ششم دبیرستان می‌رود و انشای قابل توجهی می‌نویسد: «راسین را عاشقانه دوست داشتن به سادگی یعنی عاشقانه‌ترین، ژرف‌ترین،

لطیف‌ترین، دردناک‌ترین و صمیمانه‌ترین مکاشفه در زندگی بسیاری از انسان‌های دوست‌داشتنی و رنج‌دیده...»

۱۸۸۸: مارسل آثار «بارس»^{۱۱}، «رنان»^{۱۲}، «لوکنت دولیل»^{۱۳} و «لوتی»^{۱۴} را مطالعه می‌کند. او به «دانیل هالوی»^{۱۵} می‌نویسد: «من دوستانی دارم بسیار باهوش، با اخلاق بسیار ظریف که یک بار با دوست پسری تفریح کرده‌اند. اول جوانی‌ها. بعدها رفتند سراغ زن‌ها (...). فکر نکنید که من بچه‌باز هستم. از دیدن آنها ناراحت می‌شوم. اخلاقاً سعی می‌کنم دست نخورده باقی بمانم، حتی اگر بخاطر رعایت حفظ ظاهر هم شده.» در اکتبر تحصیل در رشته فلسفه را شروع می‌کند. او استاد خود «دارلو»^{۱۶} را در شخصیت آقای «بولیه»^{۱۷} در رمان ژان سانتوی به تصویر می‌کشد. او یک ماجرای عشقی افلاطونی به یک خانم درباری مشهور به نام «لور»^{۱۸} می‌گذراند، این زن یکی از الگوهای «اودت سوان» است. مارسل با دوستان دبیرستان «کندورسه» مجله ورت و سپس لیلا را به چاپ می‌رساند.

۱۸۸۹: ۱۵ ژوئیه، مارسل دیپلم ادبیات می‌گیرد. به «آنتول فرانس»^{۱۹} که حدود چهار سال آثار الهی او را حفظ می‌کرده نامه می‌نویسد. گذراندن تعطیلات در «اوستاند»^{۲۰}. در ماه نوامبر، مارسل پروست برای خدمت نظام یکساله به «اورلئان»^{۲۱} اعزام می‌شود.

۱۸۹۰: به دنبال تجربه خدمت نظام در خوشی‌ها و روزها و ژان سانتوی^{۲۲} چنین می‌نویسد: «همه چیز دست به دست هم داده تا امروز از این دوره زندگی سن یک سلسله خاطره‌های پراز حقیقت زیبا و جذاب فراهم آید، خاطراتی که زمانه بر روی آنها اندوه دلنشین و حالت شاعرانه‌اش را پراکنده ساخته.» ماه سپتامبر به کابور می‌رود. مارسل در ۱۴ نوامبر از خدمت نظام مرخص می‌شود. او در دانشکده حقوق پاریس و مدرسه آزاد علوم سیاسی نام‌نویسی می‌کند. در خانه خانم «ژنویو اشتراوس»^{۲۳} (دختر هالوی) و بیوه «ژرژ بیزه» موپاسان را ملاقات می‌کند. این خانم برای همیشه رازدار و سنگ‌صبور مارسل پروست باقی می‌ماند.

۱۸۹۱: تعطیلات را در «کابور» و «تروویل»^{۲۴} می‌گذراند. با «وایلد»^{۲۵} و «بارس» ملاقات

می‌کند. سال دوم رشته حقوق و علوم سیاسی را می‌گذرانند. برای مجلهٔ منسوتل^{۲۶} وقایع روزانه و اخبار تهیه می‌کند.

۱۸۹۲: پروست و دوستانش «گرگ^{۲۷}»، «دریفوس^{۲۸}»، «هالوی» و «فینالی^{۲۹}» مجلهٔ بانکه^{۳۰} را بنیان می‌گذارند. مارسل نقدهای ادبی و ستونی را که بعدها در روزها و خوشی‌ها جمع‌آوری شده به چاپ می‌رساند و روابط اجتماعی خود را گسترش می‌دهد. در خانه «پرنسس ماتیلدا^{۳۱}» و «مادام آرماند دوکایاوه^{۳۲}» حضور می‌یابد و در خانهٔ اوست که با آناتول فرانس و «هنری دوروتچیلد^{۳۳}» آشنا می‌شود. او به دومین پرسش نامه خود چنین پاسخ می‌گوید. مهم‌ترین شاخصه خلق و خوی او چنین است. «نیاز به اینکه دوستش بدارند، تصریحاً نوازشش بکنند و بیشتر بهش برسند تا تعریفش را بکنند... او در وجود مرد، زیبایی‌های زنانه و در وجود زن خصائل مردانه را دوست دارد. عیب اصلی خود را به راحتی بیان می‌کند. «ندانستن و نخواستن» و نویسندگان مورد علاقه‌اش، «فرانس^{۳۴}»، «لوتی»، «بودلر^{۳۵}»، «وینی^{۳۶}» و موسیقی دانان محبوبش «بتهوون»، «واگنر» و «شومان». در ماه ژوئیه «ژاک امیل بلانش^{۳۷}» پرتره مشهور او را به پایان می‌رساند.

۱۸۹۳: مجلهٔ بانکه متن‌های دیگری از پروست از جمله زن تجاوزگر یا محفلی را چاپ می‌کند اما در ماه مارس انتشار آن متوقف می‌گردد. در ۱۳ آوریل در منزل «مادلن لومر^{۳۸}» نقاش با «روبردو مونتسکیو^{۳۹}» ملاقات می‌کند: «آغاز یک دوستی بزرگ، مارسل با مجله «بلانش» همکاری می‌کند. در تابستان شروع به نوشتن یک رمان به صورت نامه نگاری با دوستانش منجمله «هالوی^{۴۰}» و «گرگ^{۴۱}» می‌کند. او در این رمان نامه‌های یک زن عاشق پیشه به یک افسر جزء را می‌نویسد. پروست داستان مهم بی‌تفاوت را به رشته تحریر درمی‌آورد و در سال ۱۸۹۶ در مجله لاوی کونتیمپورن^{۴۲} به چاپ می‌رساند، این داستان طرح اولیه عشق سوان را دربر دارد. در ماه اوت به «سنت موریس^{۴۳}»، در سپتامبر به «اویان^{۴۴}» و بعد به «تروویل^{۴۵}» می‌رود. دوست او «ویلی هیث^{۴۶}» که خوشی‌ها و روزها را به او تقدیم کرده بود، می‌میرد. مارسل لیسانس حقوق خود را می‌گیرد. اول دسامبر شش «اتود» در مجله بلانش به چاپ می‌رساند که از آن جمله «شب نرسیده» و «اعتراف‌های یک زن همجنس‌گرا» است.

۱۸۹۴: ماجرای دریفوس آغاز می‌شود. مارسل نیز چون پدرش در سلک طرفداران او در می‌آید. او چند شعر می‌سراید که در «حرف دل نقاشان» در رمان خوشی‌ها و روزها آمده است. در ۲۱ مه پروست با «رینالد هان ۴۷» ملاقات و به مدت دو سال با او زندگی می‌کند. عشقی بزرگ بارور می‌شود. در ۳۰ مه مونتسکیو در ورسای ضیافتی می‌دهد که پروست در گلو ۴۸ آن را توصیف می‌کند.

پروست در مقاله‌ای به نام موسیقی پرستی «بووار» و «یکوشه» از «اوبر ۴۹»، «واگنر»، «گونو»، «وردی»، «ساتی»، «بتهوون»، «باخ»، «سن سانس»، «ماسنه ۵۰» و «هان ۵۱» نام می‌برد. نامه‌های او علاقه وی را به «واگنر» و «فوره» نشان می‌دهد. او یکی از اجراهای «بتهوون» را در ستون «یکشنبه‌ای در کنسرواتوار» تفسیر می‌کند.

۱۸۹۵: پروست با شوریدگی آثار «امرسون ۵۲» را می‌خواند و اغلب به تئاتر، کنسرت و اپرا می‌رود. او چنین می‌نویسد: هرچه کارهای واگنر افسانه‌ای‌تر می‌شود من او را انسانی‌تر می‌بینم و متعال‌ترین خیال‌پردازی او به نظرم چیزی جز زبان نمادین و گیرای اخلاقی نیست. ۲۷ مارس، مارسل در رشته لیسانس دولتی فلسفه قبول می‌شود. او با «دوده ۵۳» و «مونتسکیو ۵۴» رفت و آمد دارد و در سالن‌های ادبی با شرکت اشخاص سرشناس شرکت می‌کند. پروست موفق می‌شود در مسابقه استخدام بدون حقوق در کتابخانه مازارین پذیرفته شود. او در ژوئن آغاز به کار می‌کند، اما به خاطر بیماری مرخصی می‌گیرد. او تعطیلات را در آلمان، «کروزناخ ۵۵» می‌گذراند، ماه اوت را با «رینالد هان» در «دیپ ۵۶»، سپتامبر را در «بل رینالد ایل ۵۷» و بعد در «بگ میل ۵۸» می‌گذراند. پروست در آنجا بیش از صد صفحه از رمان ژان سانتوی را می‌نویسد که بعد از مرگش چاپ می‌شود. در ۲۹ اکتبر هفته‌نامه بالداسار سیلواند^{۶۰} را به چاپ می‌رساند. پروست مقاله‌های گوناگونی درباره «شاردن و رامبراند»، «موزار»، «سن سان» می‌نویسد و با «آناتول فرانس» و «فلویر» مقایسه‌شان می‌کند.

۱۸۹۶: او ملاحظاتی درباره «ژول لومتر ۶۱» و «ژول رنار ۶۲» را به رشته تحریر درمی‌آورد. ۱۰ مه دانی بزرگ پروست «لوئی ویل ۶۳» که صاحب خانه «آتوی» بود، مانند مارسل در سالها بعد، بر اثر ذات‌الریه که تمام نشانه‌هایش تشخیص داده شده بود، می‌میرد. پروست با

«لوسین دوده»^{۶۴} ارتباط می‌یابد. ۱۲ ژوئن «کالمن لوی»^{۶۵}، خوشی‌ها و روزها را منتشر می‌کند، این شامل تمامی نوشته‌هایی است که تا آن زمان از او به چاپ رسیده است. ۳۰ ژوئن «ناته ویل»^{۶۶} پدر بزرگ مادری پروست می‌میرد. ۱۵ ژوئیه، در برابر ابهام را در مجله بلانش به چاپ می‌رساند. در این مقاله پروست، فاصله خود را با مکتب سمبولیسم و «مالارمه» مشخص می‌کند. تعطیلات را در «مون دوره»^{۶۷} می‌گذراند و به مطالعه آثار



«بالزاک»، «دوما»، «سنت بو» و «روسو» مشغول می‌شود. در اکتبر چند روزی را در «فونتن بلو»^{۶۸} می‌گذراند و در آنجا گفتگوی تلفنی ژان سانتوی را می‌نویسد. مادرش به او می‌گوید که «باید قلبی کمتر رئوف و مهربان داشته باشد». به مطالعه آثار «شکسپیر» و «گوته» و «جرج الیوت»^{۶۹} می‌پردازد و به سخنان «ژورس» در مجلس گوش می‌دهد و در زمان ژان سانتوی او را با ویژگی‌های شخصیت «کوزون»^{۷۰} به تصویر می‌کشد.

۱۸۹۷: با «ژان لورن»^{۷۱} که در مجله به او حمله کرده، درمی‌افتد. در مارس منزل «آتوی» به فروش می‌رود. در ماه اوت با مادرش به «کروزناخ» سفر می‌کند. ۱۶ دسامبر، «آلفونس دوده» می‌میرد و پروست مقاله خداحافظی‌ها را برای او می‌نویسد که در مجله پرس ۷۲ ماه دسامبر چاپ می‌شود. پروست «راسکین»^{۷۳} را کشف می‌کند.

۱۸۹۸: ماجرای «دریفوس» دامنه پیدا می‌کند. «زولا»، من متهم می‌کنم را در نشریه اورور^{۷۴} ۱۳ ژانویه به چاپ می‌رساند. درخواستی جهت تجدیدنظر در مورد ماجرای دریفوس با امضای روشنفکران، بخصوص «مارسل پروست» و «آنتول فرانس»، روز ۱۴ ژانویه در روزنامه منتشر می‌شود. محاکمه دریفوس از ۷ تا ۲۳ فوریه ادامه می‌یابد که پروست در ژان

سنتوی از آن نام می برد. در ژوئیه مادام پروست تحت عمل جراحی سرطان قرار می گیرد که «عمل بسیار سختی» است. مدتی در «تروویل» اقامت می کند و بعد برای دیدن نمایشگاه نقاشی رامبراند در آمستردام به هلند می رود. او مقالاتی درباره رامبراند و «گوستاو مورو»^{۷۵} می نویسد که بعد از مرگش چاپ می شود.

۱۸۹۹: پروست رمان ژان سنتوی را کنار می گذارد تا تمامی وقت خود را به «راسکین» اختصاص دهد. اواخر تابستان را که در «اویان»^{۷۶} می گذراند در رمان ناتمام خود به شرح «خطرات دریا در کنار دریاچه ژنو» می پردازد. اتودی را درباره «راسکین» آغاز می کند و از او کتاب مقدس آمین را ترجمه می کند و خود دوباره از کلیسای این شهر بازدید می کند.

۱۹۰۰: بیستم ژانویه «راسکین» در لندن فوت می کند: «حس می کنم چقدر مرگ حقیر است، وقتی می بینم چقدر این پیکر با قدرت زندگی کرده، چقدر او را تحسین می کنم، چقدر به حرف های او گوش می دهم و چقدر می کوشم تا او را بفهمم و چقدر بیشتر از خیلی از زنده ها از او متابعت می کنم.»

پروست درباره متخصصین زبان شناسی انگلیسی شروع به انتشار یک سلسله مقاله می کند. اول مارس از پست عضویت در کتابخانه مازارین مستعفی می شود. در پایان آوریل با مادرش به ونیز می رود و در «پادو»^{۷۷} از فرسک های «گیوتو»^{۷۸} که در سوان از آنها یاد کرده، دیدن می کند. در ماه اکتبر تنها به ونیز باز می گردد. در غیاب او، خانواده به ساختمان شماره ۴۵ کوچه «کورسل»^{۷۹} نقل مکان می کنند.

۱۹۰۲: هفت ژوئن، پروست «تریستان و ایزوت» را گوش می کند. چهارده ژوئیه «چارلز هاس»^{۸۰}، الگوی سوان می میرد. در اکتبر سفرهای کوتاهی به «آمبواز»^{۸۱}، «شارتر» و «بروژ»^{۸۲} می کند تا از نمایشگاه نقاشی های ابتدایی «مکتب فلامان» دیدن کند. سپس با «فلنون»^{۸۳} به هلند می رود. در آنجا برای اولین بار تابلوی «چشم انداز دلف» اثر «ورمیر»^{۸۴} را مشاهده می کند. در دسامبر هنگام حرکت «فلنون» که به مأموریتی در قسطنطنیه می رود، ساعات یأس آوری را می گذراند.

۱۹۰۳: دوم فوریه، روبر پروست، برادر مارسل با «مارت دوبوا - آمیو^{۸۵}» ازدواج می‌کند. بیست و پنجم فوریه، فیگارو اولین اخبار روزانه دربارهٔ سالن‌ها را که مارسل نوشته، چاپ می‌کند. در این مطلب حرف‌های بسیاری دربارهٔ «سنت بوو^{۸۶}» گفته می‌شود. پروست با بسیاری از اشراف مانند «دوک دوگیش^{۸۷}»، «پرنس لئون رادزیویل^{۸۸}»، «مارکی دالبوفرا^{۸۹}» (الگوی سن لوب)، ارتباط می‌یابد. اوت را در «تروویل» و سپتامبر را در «بورگونی^{۹۰}» و «اویان» می‌گذراند. بیست و شش نوامبر استاد «آدرین پروست» می‌میرد. مارسل می‌نویسد: «نمی‌توانید بفهمید که او چقدر مهربان و ساده بود. من درصدد کسب رضایت او نبودم. زیرا خوب می‌دانستم که همیشه در زندگی او نقطه تاریکی به حساب می‌آمد. اما محبتم را به او نشان می‌دادم (... خوشبختی مبهم من فقط بازتابی از آن خوشبختی بود که وقتی در کنار پایا و مامان بودم در آنها می‌دیدم.»

۱۹۰۴: پروست مقاله‌هایی در مورد «راسکین» و دربارهٔ سالن‌ها می‌نویسد، ضمناً کار بر روی کنجد و سوسن‌ها اثر راسکین را آغاز می‌کند. کتاب مقدس آمین^{۹۱} توسط «مرکور دو فرانس» انتشار می‌یابد. در ماه اوت، با کشتی گردشی در سواحل «نورماندی^{۹۲}» و «برتانی^{۹۳}» می‌کند. ۱۶ اوت مقالهٔ مرگ کلیساهای جامع را در فیگارو به چاپ می‌رساند. سلامتی‌اش به خطر می‌افتد. مشاوره‌های پزشکی بی‌ثمر انجام می‌گیرد و چنین می‌نویسد: «هر حملهٔ بیماری نمی‌دانم چه اختلالی را در ارگانسیم بدنم به وجود می‌آورد که انگار با شتاب به لحظهٔ آخر می‌روم.»

۱۹۰۵: پروست یکی از زیباترین نوشته‌های خود مقدمه‌ای بر کنجد و سوسن‌ها را می‌نویسد، که در ۱۵ ژوئن در مجله چاپ می‌شود. در ماه اوت مقاله جدیدی را به نام استاد زیبایی دربارهٔ «مونتسکیو» به نگارش درمی‌آورد. او به «سن سیمون^{۹۴}» و «هومر^{۹۵}» علاقه پیدا می‌کند. در اوایل سپتامبر، مارسل، مادرش را در سفر به «راویان» همراهی می‌کند که از آنجا به حالت اورژانس به پاریس برگردانده می‌شود و در ۲۶ سپتامبر در ۵۶ سالگی از بیماری نفریت کلیوی می‌میرد. مارسل می‌نویسد: «زندگی من، پس از این یگانه هدف خود را از دست داد. تنها شیرینی خود را، تنها عشق خود را و تنها تسلی

بخش خود را» پروست بعدها می گوید: «مامان، هنگام مرگ مارسل کوچولو را با خود برد». او حدود ۳ دسامبر در یک آسایشگاه بستری می شود.

۱۷

۱۹۰۶: حدود ۲۵ ژانویه، از آسایشگاه بیرون می آید و می گوید: «مداوای بزرگ ترین آسیب ها را به من می رساند.» پروست تا مارس بستری است و به تصحیح نمونه چاپی کنجند و سوسن ها می پردازد که ماه مه در مرکوردو فرانس به چاپ می رسد. از ۶ اوت تا آخر دسامبر، مارسل در «ورسای» در هتل «رزرووار»^{۹۶} سکنی می گزیند. در اکتبر آپارتمان «ژرژ ویل»^{۹۷} (که تازه در گذشته) یعنی آپارتمان شماره ۱۰۲ واقع در بلوار «آسمان»^{۹۸} را اجاره می کند و در پایان سال به آنجا نقل مکان می کند و می نویسد: «یک آپارتمان بسیار زشت و بسیار کثیف درختان و چیزهایی که از آنها فرار می کردم، اما تنها جایی بود که می توانستم پیدا کنم و مامان آنجا را خوب می شناخت.»

۱۹۰۷: پروست مجدداً شروع به نوشتن عواطف پدر فرزندى یک پدرکش می کند، در ۳۱ ژانویه درباره یک واقعه شهری به شرح و توضیح اسطوره ادیب می پردازد. در ماه مارس، مقاله ای درباره «آنا دونوالیس»^{۹۹} می نویسد و در جلسات بازخوانی خاطرات مادام «دوبواین»^{۱۰۰} الگوی مادام دو ویلپاریزیس، مقاله دیگری می نویسد. صفحاتی از این مقالات را بعدها در کتاب در جستجو... می آورد. ۱۱ آوریل، در یک شب نشینی در منزل «پرنسس دوپولیناک»^{۱۰۱} شرکت می کند و می نویسد: «چقدر تمامی اشخاصی که می شناختم پیر شده اند.» در ۲۳ ژوئیه یک مادر بزرگ را در فیگارو چاپ می کند و می نویسد: «هیچ چیز دوام نمی یابد، حتی مرگ.» اوت را در کابور که دیگر تا سال ۱۹۱۴ آنجا را ندید، می گذراند. از کلیساها دیدن می کند و مقاله ای را در فیگارو، ۱۹ نوامبر با عنوان برداشتهای سفر با اتومبیل انتشار می دهد.

۱۹۰۸: سالی بزرگ که پروست شاهکار سترگش را آغاز می کند. در ژانویه اولین صفحات آن به قصد یک رمان شصت و پنج صفحه ای به روی کاغذ می آید. نگارش تقلیدآمیز با الهام از لوموان قلب ساز که در روزنامه فیگارو، ۲۱ نوامبر، یا ۱۴ مارس به چاپ می رسد. در ماه مه می نویسد «من مشغول نوشتن اتود طبقه اشراف هستم. یک

رمان پارسی، یک اتود دربارهٔ سنت بوو، فلوبر، یک اتود دربارهٔ زنان، یک اتود دربارهٔ «همجنس‌گرایی» که امکان انتشارش هم کم است، یک اتود دربارهٔ ویترا، یکی دربارهٔ سنگ قبرها، یکی دربارهٔ رمان، تابستان را در کابور و سپتامبر را در ورسای می‌گذرانند. در نوامبر یادداشت‌هایی دربارهٔ سنت بوو در دفتر یادداشت‌های ۱۹۰۸ می‌نویسد. در دسامبر، پروست بین دو فرمول تردید دارد: یک اتود یا یک فرم بیشتر قصه دار که می‌تواند مادرش و مناظرات او را دربرگیرد.

۱۹۰۹: پروست تدریجاً از طرح «سنت بوو» که هم خاطرات است و هم داستان و اتود، به آغاز یک رمان واقعی یعنی اولین روایت‌های «کمبره» و «زمان بازیافته» می‌رسد. در ماه مارس سه ناشر «نوشته‌های تقلید شده**» را نمی‌پذیرند. انتشار مقالات به خاطر نحوه تنظیم جزوه‌های پروست به تدریج چاپ می‌شود: «در این سال فقط پانزده مقاله منتشر می‌شود، در نیمه‌های ماه اوت، مارسل پروست کتاب بر ضد سنت بوو را به «والت»^{۱۲} مدیر نشر رکوردو فرانس پیشنهاد می‌کند که رد می‌شود. در نتیجه این کتاب چهارصد صفحه‌ای روز به روز حجیم‌تر می‌شود. در ماه نوامبر پروست مطالبی را که دربارهٔ کمبره نوشته به ماشین نویسی می‌سپرد.

۱۹۱۰: این سال، سال جمع و جور کردن نوشته‌هاست. پروست دوازده دفتر را نوشته است. فیگارو، در بهار، این رمان را رد می‌کند. او تابستان را در «کمبره» می‌گذراند و اول اکتبر به پاریس باز می‌گردد. پروست در دفترهایش روی چند بخش، اقامت در کنار دریا که بخشی از دوشیزگان شکوفا می‌شود و عشق سوان و طرف گرمانت کار می‌کند.

۱۹۱۱: پروست این سال را وقف گسترش قسمت‌های اصلی رمانش که فکر می‌کند شامل دو جلد است، می‌کند: «زمان از دست رفته» و «زمان بازیافته». به کمک گوشی به موسیقی واگنر، پلئاس و ملیزانده گوش می‌دهد که اغلب از آن نام می‌برد و «نوشته‌های تقلیدآمیز» را ادامه می‌دهد. سه ماه را در «کابور» می‌گذرانند و در آنجا بقیه کارهایش را به دست ماشین نویسی می‌سپارد. عنوان روی جلد چنین است: «تواتر احساسات، زمان از

دست رفته، قسمت اول». بخش دوم به صورت دست‌نوشته می‌ماند. این روایتی از رمان است که پروست قصد دارد سال بعد به ناشر بسپارد.

۱۹۱۲: تا این تاریخ می‌توان تعداد صفحات رمان نوشته شده توسط پروست را دویست صفحه تخمین زد. بخش اول به «فاسکل»^{۱۰۳} و بعد به مجله ادبی نوول روو فرانسز^{۱۰۴} پیشنهاد می‌شود که در آخر سال آن را رد می‌کنند. ژید در ژانویه ۱۹۱۴ به پروست می‌نویسد که ابتدا او را یک «خودنمای سالنی و یک تازه کار» می‌دانسته است.

۱۹

۱۹۱۳: «آلدورف»^{۱۰۵} رمان او را رد می‌کند. بنابراین پروست رمان را به نشر «گراسه»^{۱۰۶} می‌فرستد تا به هزینه خودش چاپ شود. قرارداد در ۱۱ مارس امضا می‌شود. در این زمان او با بزرگ‌ترین عشق زندگی‌اش، راننده - منشی خود «آلفرد آگوستینی»^{۱۰۷} زندگی می‌کند که او را با رفیقه‌اش در منزل خود جاداده. از آوریل تا اکتبر به تصحیح نمونه چاپی سوان، (پنج بار پی در پی) می‌پردازد. پروست باید مجلدی را که در ۱۱ نوامبر از کتاب‌فروشی خارج شده، خلاصه کند. او در فهرستی عنوان دو جلد دیگر را اعلام می‌کند، طرف گرمانت و زمان باز یافته. در آغاز دسامبر «آگوستینی» به «آنتیپ»^{۱۰۸} می‌گریزد. او می‌خواهد خلبان شود. پروست برای برگرداندن او می‌کوشد، پیغام‌هایی می‌فرستد، پول هدیه می‌دهد، بی‌فایده است. چند مقاله درباره سوان انتشار می‌یابد. پروست از آنها زیاد رضایت ندارد.

۱۹۱۴: پروست طرف گرمانت را برای نشر «گراسه» آماده می‌کند و در مقابل نقدهایی که بر سوان نوشته می‌شود، با نامه از خود دفاع می‌کند. ۳۰ می، آگوستینی در هواپیما خودکشی می‌کند و این برای پروست بسیار دردآور است. او می‌نویسد: «می‌دانستم چه اتفاقی می‌افتد، هر دفعه که سوار تاکسی می‌شدم، از ته قلب امیدوار بودم اتوبوسی که می‌آید مرا له کند». در سپتامبر می‌نویسد: «من آلفرد را واقعاً دوست داشتم، دوست داشتن برای بیان احساسم کافی نیست، او را می‌پرستیدم». پروست شخصیت آلبرتن را در دست‌نوشته‌های خود می‌گنجانند و گریخته را شروع می‌کند. از طرف دیگر «گراسه» تا سال ۱۹۱۴، نمونه‌های چاپی طرف گرمانت را آماده و حاضر می‌کند. در شماره‌های ژوئن و ژوئیه خلاصه این صفحات را چاپ می‌کند. با اعلام جنگ، پروست از سربازی معاف

می‌شود. از «سلسلت آلباره»^{۱۰۹} می‌خواهد که در خانه او زندگی کند. او هرگز پروست را ترک نمی‌کند. در ۱۷ دسامبر «برتراند دو فنلون» کشته می‌شود.

۱۹۱۵: جنگ فعالیت‌های «گراسه» را متوقف می‌کند. پروست از این فرصت برای وسعت دادن طرح اولیه استفاده می‌کند، روی طرح سدوم و عموره کار می‌کند و به دنبال آن داستان آلبرتین را می‌نویسد. مارسل دوستان دیگری را از دست می‌دهد: «گاستون دو کایاوه»^{۱۱۰} و «روبر دومیر»^{۱۱۱} را که در جنگ کشته می‌شوند.

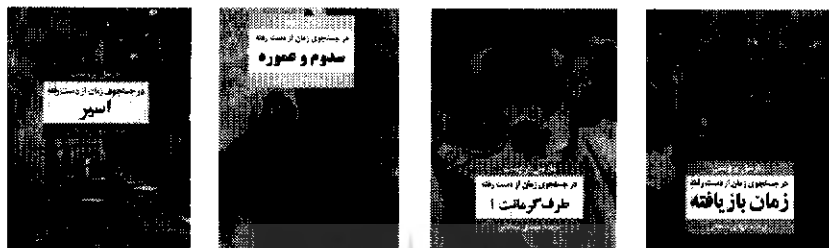
۱۹۱۶: مجله لائوول روو فرانسز از سال ۱۹۱۴ خواهان چاپ آثار پروست شد. بوسیله «رنه بلوم»^{۱۱۲} برادر «لئون»، مذاکراتی با «گراسه» ناشر انجام می‌شود. گراسه که به کلینیکی در سوئیس پناهنده شده بود، در اول اوت می‌نویسد که برغم میلش او را متعهد به قرارداد خود نگه نمی‌دارد و در ۲۹ اوت از انتشار چاپ دومین جلد در جستجوی زمان از دست رفته منصرف می‌شود. پروست با «کوکتو»^{۱۱۳} و «موران»^{۱۱۴} دوست می‌شود و روابط اجتماعی‌اش را از سر می‌گیرد. او هنگام جنگ در پاریس شروع به نوشتن اپیزود زمان بازیافته می‌کند و از فاحشه‌خانه «لوکوزیا»^{۱۱۵} دیدن می‌کند.

۱۹۱۷: پروست به کارش ادامه می‌دهد تا دست‌نویس سدوم و زمان بازیافته را به شکل نهایی درآورد. شب‌ها در رستوران «لارو»^{۱۱۶} یا در «ریتس»^{۱۱۷} با پرنسس «سوتزو»^{۱۱۸} دوست «موران» شام می‌خورد. دوستی عمیقی با «پیر دوپولیناک» پیدا می‌کند. «امانوئل بیسکو»^{۱۱۹} برادر آنتوان می‌میرد. او به تصحیح نمونه‌های چاپی، جهت تجدید چاپ طرف خانه سوان و سپس در سایه دوشیزگان شکوفا برای انتشارات گالیمار می‌پردازد.

۱۹۱۸: این سال صرف تصحیح نمونه‌های چاپی و شکل دادن نهایی به کتاب در جستجوی از ابتدای سدوم می‌شود. پروست از طرف دیگر به شب زنده‌داری‌های گوناگون می‌پردازد، انگار برای آخرین بار در زندگی دم را غنیمت می‌شمارد. در این سال یا سال بعد، آخرین منشی خود «هنری روخا»^{۱۲۰} را به استخدام درمی‌آورد. ۳ فوریه، برای اولین بار با «فرانسوا موریاک»^{۱۲۱} ملاقات می‌کند. اوایل آوریل، دچار یک

حمله آسم سبک می‌شود. در آوریل سوان را در چهار جلد تکمیل می‌کند. ۳۰ نوامبر، چاپ در سایه دوشیزگان شکوفا به انجام می‌رسد.

۱۹۱۹: پروست به اجبار آپارتمان خود در بلوار «آسمان» را ترک می‌کند و موقتاً در منزل «رژان ۱۲» در خیابان «لورن بیضا ۱۲۳» ساکن می‌شود. بعد، در اول اکتبر به طور کامل به



شماره ۴۴ خیابان «هاملن ۱۴» نزدیک خیابان «کلبر ۱۲۵» اسباب‌کشی می‌کند. در پایان ژوئن، چاپ مجدد طرف خانه سوان، در سایه دوشیزگان شکوفا و تقلیدها و تألیفات گوناگون به کتاب‌فروشی‌ها می‌رسد.

۱۰ دسامبر جایزه گنکور با شش رای مقابل چهار رای برای رمان چلیپاهای چوبی به در سایه دوشیزگان شکوفا تعلق می‌گیرد. این جایزه موجی از انتقادات را علیه پروست برمی‌انگیزاند که او در رمان زمان بازیافته به آنها پاسخ می‌دهد.

۱۹۲۰: اول ژانویه انتشارات NRF، سخنی درباره سبک فلور را منتشر می‌کند که این مقاله بسیار مبتکرانه‌تر از نقدهای ادبی دیگر اوست. طرف گرمانت در اکتبر منتشر می‌شود. مجله پاریس شماره ۱۵ نوامبر برای یک دوست، ملاحظاتی درباره سبک را منتشر می‌کند.

۱۹۲۱: ۳۰ آوریل چاپ طرف گرمانت جلد دوم و سدوم و عموره جلد اول را به اتمام می‌رساند. پروست هنوز چهار جلد دیگر را پیش‌بینی می‌کند. در ژوئن مقاله درباره بودلر در مجله NRF به چاپ می‌رسد. آخرین منشی پروست «روخا» باید به آرژانتین برود. در سپتامبر حوادث مختلفی سلامتی او را تهدید می‌کند، زمین می‌خورد و بر اثر اشتباه یک

داروساز مسموم می‌شود. در نوامبر خلاصه‌ای از جلد دوم سدوم به نام حسادت در اولیبره^{۱۲۶} به چاپ می‌رسد. در همان ماه پروست دست‌نویس سدوم و عموره را به گالیمار می‌سپارد و اعلام می‌کند که جلد سوم سدوم شامل دو بخش است.

۱۹۲۲: در شش ماهه اول سال شاید هم از سال ۱۹۲۱ «ایون آلباره^{۱۲۷}» دختر برادر سلسست مأمور ماشین کردن اسیر و گریخته، سدوم جلد سوم می‌شود. در اوایل بهار به گفته سلسست، پروست اعلام می‌کند که نقطه پایان را بر نوشته خود گذاشته است. مارسل می‌گوید: «حالا، می‌توانم بمیرم.» سدوم و عموره جلد دوم در آغاز ماه مه برای فروش آماده می‌شود. ۱۸ مه، مارسل با «جویس^{۱۲۸}» و «استراوینسکی^{۱۲۹}» بعد از اولین اجرای «رنار^{۱۳۰}» ملاقات می‌کند. هیچ کششی بین آنها وجود ندارد. پروست باز بر روی متن ماشین شده اسیر و گریخته کار می‌کند. او روی بخش آخر نسخه‌های ماشین شده عنوان «آلبرتین ناپدید می‌شود» را می‌گذارد تا از هرگونه اشتباه آن با گریخته اثر «تاگور^{۱۳۱}» که تازه چاپ شده، جلوگیری کند. در سپتامبر، وضع سلامتی پروست به هم می‌ریزد. سرگیجه پیدا می‌کند و چند بار زمین می‌خورد. اوایل اکتبر، در یک شب نشینی، در خانه «بئومونه^{۱۳۲}» به بیماری برونشیت مبتلا می‌شود و به دنبال این بیماری ذات‌الریه می‌کند. در آخرین نامه او به گالیمار آمده: «من در این لحظه گمان می‌کنم واجب‌ترین کارها این است که تمامی کتابهایم را در اختیار شما قرار دهم». ۱۷ اکتبر حالش بهتر می‌شود، همان شب، چند خط برای مرگ «برگوت^{۱۳۳}» دیکته می‌کند. در ۱۸ اکتبر شروع به هذیان گفتن می‌کند. او گمان می‌کند که یک «زن چاق سیاه» را می‌بیند و در ساعت چهار و نیم بامداد زندگی را وداع می‌گوید. تدفین او در ۲۲ اکتبر برگزار می‌شود.

۱۹۲۳: چاپ اسیر در ۲ جلد، در تاریخ ۱۴ نوامبر.

۱۹۲۵: چاپ آلبرتین ناپدید می‌شود در ۲ جلد، در تاریخ ۲ نوامبر.

۱۹۲۷: چاپ زمان بازیافته در ۲ جلد، در تاریخ ۲۲ سپتامبر. وقایع روزانه، و مجموعه‌ای از مقالات.

۱۹۵۲: چاپ ژان سنتوی در ۳ جلد، ویرایش شده توسط «برنارد دوفالوا»^{۱۳۴}

۱۹۵۴: چاپ بر ضد سنت بوو و به دنبال آن جنگ‌های تازه، ویرایش شده، توسط «برنارد

دوفالوا» به چاپ می‌رسد. ♦ ♦ ♦



Orleans .۲۱	Auteuil . ۱
Jean Santeuil .۲۲	Jeanne Weil .۲
Genevieve Straus .۲۳	Male sherbes .۳
Trauville .۲۴	Combray .۴
Wild .۲۵	la Fontain .۵
Le Mensuel .۲۶	illiers .۶
Gregh .۲۷	Chartres .۷
Dryfus .۲۸	Condorcet .۸
Finally .۲۹	Augustin Thierry .۹
Banquet .۳۰	Marie de Benardaky .۱۰
Princesse Mathilde .۳۱	Barnes .۱۱
Armand de Cailavet .۳۲	Renan .۱۲
Henri de Rothschild .۳۳	Leconte de lisle .۱۳
France .۳۴	Loti .۱۴
Baudelaire .۳۵	Daniel Halvey .۱۵
Uigly Vigny .۳۶	Darlu .۱۶
Jacques - Emile Blanche .۳۷	Beuier .۱۷
Madeleine lemaire .۳۸	Laure Heyrman .۱۸
Robert de Montesquieu .۳۹	Anatol France .۱۹
Halevy .۴۰	Ostende .۲۰

Courcelles .۷۹
 Charles Haas .۸۰
 Amboise .۸۱
 Bruges .۸۲
 Fénelon .۸۳
 Vermeer .۸۴
 Mathe Dubois - Amiot .۸۵
 Sainte-Beuve .۸۶
 duc de Cuiche .۸۷
 Prince Léon radziwil .۸۸
 Marquis d'albutera .۸۹
 Bourgogne .۹۰
 La Bible d'Amiens .۹۱
 Normandie .۹۲
 Bretagne .۹۳
 Saint-simon .۹۴
 Homère .۹۵
 Réservoirs .۹۶
 Georges Weil .۹۷
 Haussmann .۹۸
 Anna de Noailles .۹۹
 Mme de Boigne .۱۰۰
 Princesse de Poignac .۱۰۱
 Vallette .۱۰۲
 Fasquelle .۱۰۳
 Nouvelle Revue Française .۱۰۴
 Ollendorff .۱۰۵
 Grassé .۱۰۶
 Alfred Agostinelli .۱۰۷
 Antibes .۱۰۸
 Celeste Albaret .۱۰۹
 Gaston de Ceillevet .۱۱۰
 Robert d'Humieres .۱۱۱
 René Blum .۱۱۲
 Cocteau .۱۱۳
 Morand .۱۱۴
 Le cuziat .۱۱۵
 Larue .۱۱۶

Gregh .۴۱
 Lavié,contemporain .۴۲
 Saint - Moritz .۴۳
 Evian .۴۴
 Trouville .۴۵
 Willie Heath .۴۶
 Reynaldo Hahn .۴۷
 Gaulois .۴۸
 Auber .۴۹
 Massenet .۵۰
 Hahn .۵۱
 Emerson .۵۲
 Daudet .۵۳
 Montesqieu .۵۴
 Kreuznach .۵۵
 Dieppe .۵۶
 Bell Ile .۵۷
 Beg- Meil .۵۸
 Hebdomadaire .۵۹
 Beldassare Silvande .۶۰
 Jules Lemaitre .۶۱
 Jules Renard .۶۲
 Louis Weil .۶۳
 Lucien Daudet .۶۴
 Calmann- Lévy .۶۵
 Nathéweil .۶۶
 Mont Doré .۶۷
 Fontaine-Bleau .۶۸
 George Eliot .۶۹
 Couzon .۷۰
 Jean Lormain .۷۱
 Presse .۷۲
 Ruskin .۷۳
 Aurore .۷۴
 Gustave Moreau .۷۵
 Evian .۷۶
 Padoue .۷۷
 Giotto .۷۸

- Ritz .۱۱۷
 Soutzo .۱۱۸
 Emmanuel Bibesco .۱۱۹
 Henri Rochat .۱۲۰
 Francois Mauriac .۱۲۱
 Rejane .۱۲۲
 Laurent-pichat .۱۲۳
 Hamelin .۱۲۴
 Kléber .۱۲۵
 Oevres, fibres .۱۲۶
 Yvonne Albaret .۱۲۷
 Joyce .۱۲۸
 Stravinski .۱۲۹
 Renard .۱۳۰
 Tagore .۱۳۱
 Beaumont .۱۳۲
 Bergotte .۱۳۳
 Bernard de Fallois .۱۳۴

*Chronologie / Jean-yves Tadie, Magazine litteraire

No. 350 / 1997

** نگارش تقلیدآمیز که خود سبکی است به پیروی از
 سبک نویسنده‌ای دیگر.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی



پروشگاه علوم انسانی و مطا
پرتال جلال معلوم

R. R. R.